

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

شنبه ۱۳ مارچ ۲۰۲۱

علامه عبدالحی حبیبی

پتہ خزانہ (گنج پنهان)

یا

کشف کتاب مهمی که تاریخ ادب پښتو را

به اوایل دوره اسلامی میرساند

قسمت دوم

خزانہ اول

قسمت متقدمین

نخستین شاعری که از حیث قدامت عصر در کنجینه اول کتاب دیده میشود، جهان پهلوان امیر کروړ ابن امیر پولاد سوری غوری است که مؤلف کتاب شرح حال و اشعار وی را از لرغونی پښتانه شیخ کتبه گرفته، و شیخ هم از تاریخ سوری نقل کرده است و گوید: که امیر کروړ بسال ۱۳۹ هـ در مندیش غور امیر شد، و قلاع غور و بالشتان و خیسه و تمران و برکوشک را ضبط کرد و به تن تنها با صد نفر جنگاور میجنگید بنا بران وی را کروړ میگفتند که در پښتو معنی سخت و محکم دارد و در زمین داور قصری داشت که عیناً مثل قصر مندیش بود و در تاریخ سوری می آورند، که این دودمان قرنها در غور و بالشتان و بست حکمرانی داشت و از اولاد سهاک اند!

شیخ کتبه بنقل از تاریخ سوری وفات امیر کروړ را در جنگهای پوشنج بسال ۱۵۴ هـ نوشته که بعد از وی امیر ناصر پسرش غور و سور و بست و زمینداور را در ضبط در آورد.

طوریکه مورخ معروف دوره غوری منهاج السراج الجوزجانی هم بااستناد اوثق مسانید مینویسد: "امیر فولاد غوری یکی از فرزندان ملک شنسب بن خرنک بود و اطراف جبال غور در تصرف او بودند و نام پدران خود را احیاء کرد، چون صاحب الدعوة العباسیه ابو مسلم مروزی خروج کرد، و امراء بنی امیه را از ممالک خراسان اخراج کرد. امیر فولاد حشم غور را به مدد ابو مسلم برد، و در تصرف آل عباس و اهل بیت آثار بسیار نمود و مدتها عمارت مندیش و فرماندهی بلاد جبال غور

مضاف بدو بود، در گذشت و امارت بفرزندان برادر او بماند، بعد از آن احوال ایشان معلوم نشد تا عهد امیر بنجی نهاران...“

ازین روایت منهاج السراج بر می آید، که امیر پولاد و دودمانش در غور حکمرانی و شهری داشتند، اینکه منهاج السراج در طبقات ذکری از پسرش امیر کرور ندارد ظاهر است که بوی معلوم نبوده، چون حین نگارش کتاب از غور دور افتاده بود، و خودش هم درین باره ذکری و عذری کرده، بنا بر آن نتوانسته بود که شرحی از اولاد امیر پولاد بدست آورد و از همین سبب است، که یک دوره را بعد از امیر پولاد مسکوت عنها گذاشته، و بعد از آن بشرح حال امیر بنجی نهاران و اولادش پرداخته است.

درینکه شاهان غور از اولاد ضحاک اند، منهاج السراج و اغلب مورخین دیگر متفق اند مؤلف ما هم این علم را “سهاک” نوشته، و ما میدانیم: که سهاک در اقوام افغانی تا کنون نام قومی است، که در حدود اجرستان تاریخی سکونت دارند، و هم در اسمای اعلام و رجال افغانی سهاک را زیادتیر می یابیم، سهاکزی اکنون اسحق زی شده و خرابه های شهر سهاک هم نزدیک بامیان تا کنون بر تاریخی بودن این علم دلالت دارد، و در ازمنه قبل از اسلام قوم ساکا و سهاکا که پسانتر سکستان و سبستان و سبستان از آن کلمه زائیده، موجود بود، پس بدون تردید و شبهت همه این کلمات را بیک ریشه و منبع رجعت داده میتوانیم.

و این موضوع در تاریخ وطن شرح مفصلی لازم دارد که کنفرانس علیحده را ایجاب می کند، بنا بر آن اکنون از تفصیل آن صرف نظر می شود، تا از موضوع اصلی دور نرفته باشیم.

و اینکه امیر کرور پسر امیر پولاد در دعوت عباسی بطرفداری سفاح و ابو مسلم خراسانی شرکت داشت، این کتاب چنین می نویسد: که امیر پولاد در همان دعوت دستی داشت که سفاح با بنی امیه می جنگید، و ابو مسلم هم مددگار وی بود، در تاریخ سوری محمد ابن علی البستی چنین نبشته: که در خلال دعوت عباسی که امیر کرور فتوحات زیادی کرد، این ابیات که آنرا ویارنه یعنی (رجز و فخریه و حماسه) گویند سرود، که مؤلف ما از شیخ کته از تاریخ سوری نقل کرده.

حماسه امیر کرور جهان پهلوان

زه یم زمری، پر دی نری له ما ائل نسته په هند و سند و پر تخار او پر کابل نسته

بل په زابل نسته له ما ائل نسته

من شیرم، و پهلوانتری از من در هند و سند و تخار و کابل و زابل نیست.

غشی د من می خئی، بریننا پر مپرثمنو باندی په ژوبله یونم یرغالم پر تبتبدونو باندی

په ماتېدونو باندې له ما اتل نسته
تيرهای عزم من مانند برق بر دشمنان میگذرد، به پیکار میروم و بر گریزندگان و شکست خوردگان
مردانه می تازم.
زما د بربو پر خول تاوېږي هسک په نمځ او په ویاړ د آس له سوو مي مخکه رېږدی غرونه
کاندم لتاړ
کرم ایوادونه او جاړ له ما اتل نسته
فلک بدوران خود فتوحات من با کمال افتخار و نیایش میچرخد، از سم اسپ من زمین می لرزد، و
کوها می غلظد، و مملکت ها زیر و زیر می گردد.
زما د توری تر شپول لاندی دی هرات و جروم غرج و بامیان و تخار بولي نوم زما په اودوم
زه پېژندو يم په روم له ما اتل نسته
هرات و جرم را هاله شمشیر من فرا گرفته، و غرج و بامیان و تخار نام مرا به نیایش و سپاس می
برند، در روم شناسا و نامورم.
پر مرو زما غشی لوني پارې دېن را څخه د هریوالرود پر ځنډو ځم تېنتي پلن را څخه
رېي زړن را څخه له ما اتل نسته
تيرهای من بر مرو میریزد، و دشمن از من می ترسد، بر کنارهای هریو الرود می تازم و پیادگان
از پیش من میگریزند، دلاوران از ترس من میلرزند.
د زرنج سوبه می د توري په مخ سوړو کړه په باداری مي لوراوی د کول د سور وکړه
ستر مي لټرېورو کړه له ما اتل نسته
به خون ریزی شمشیر بران زرنج را فتح کردم، و به باداری دودمان سور را ارتقا دادم.
خپلو وگړو لره لور پېرزوینه کوم دوی په ډاډنه بڼه بامم بڼه ئې روزنه کوم
تل ئې ودنه کوم له ما اتل نسته
بر رعایای خود مهر و الطاف دارم، و با اطمینان انها را تربیه و پرورس میدهم.
پر لویو غرو مي وینا درومي نه په ځنډو په تال نړی زما ده نوم مي بولي پر دریخ ستایوال
په ورځو، شپو، میاشتو، کال له ما اتل نسته
حکم من بر کوهای بلند بدون تعطیل جاری است، دنیا از من است، و نام مرا در روزها و شبها و
سالها بر منابر می ستایند.

این بود ترانه حماسی امیر کرور جهان پهلوان که نمونه مهمی است از اشعار قیمت دار قدماء، و از حیث وزن و بحر و عروض هم ملی خالص است، و احساسات حماسه و رجز ملی در آن نهفته، و در تمام این شعر یک کلمه از زبانهای اجنبی هم دیده نمی شود. و کلمات قدیم زبان را مانند اتل بمعنی نابغه و پهلوان، میرخمن دشمن، یونم و یرغالم یعنی سفر میکنم، و میتازم، هسک بمعنی آسمان، نمخ بمعنی عبادت و ستایش و پلن و زرن بمعنی پیاده و دلاور و لور بمعنی مهر و مرحمت و بامل بمعنی تربیه و پرورش، و دریخ بمعنی منبر، و ستایوال بمعنی ستاینده ضبط و حفظ کرده است. و این شعر از نقطه استحکام بنیت و فصاحت مزایائی دارد که درینجا نمی گنجد.

”من“ که در بند دوم این شعر حماسی آمده، غالباً همان من است که تا کنون هم در السنه آریائی هند بمعنی دل است، و طوریکه ابو ریحان البیرونی در کتاب الهند نگاشته، چون آریائی هند محل و مرکز اراده را دل می پنداشتند، بنا بران عزم و اراده را هم من میگفتند، و این کلمه در پښتوی قدیم هم جای داشته، و از آثار باقیه آریائی های قدیم است. ناگفته نماند که افسانه های ملی ما هم نام امیر کرور را زنده نگهداشته، و چون افسانه های قدیم یکی از منابع تاریخ است، بنا بران این موضوع مثبت میگردد، دیگر از شعرای بسیار قدیم پښتو که درین کتاب از آن ذکر رفته، زبده الفصحاء ابو محمد هاشم ابن زید السروانی البستی است، که مؤلف ما به حواله لرغونی پښتانه شرح حال وی را نگاشته و گوید: ابو محمد هاشم در سروان هلمند بسال ۲۲۳ هـ متولد و در بست از علماء و فصحاء درس خوانده، و بعراق رفت، و سالها از ابن خلاد مشهور به ابی العیناء در بغداد سماع کرد، بسال ۲۹۴ هـ پس آمد، و سه سال بعدتر در بست از جهان رفت، ابو محمد به عربی و پارسی و پښتو شعر میگفت، و قتیکه ابن خلاد کور شد، وی خدمت استاد می کرد، و اشعار شیرین را در ادب عرب از وی می شنید، و بسی از اشعار استاد خود را به پښتو ترجمه و نظم کرده، ابن خلاد که شخص ظریف و ادیبی بود در یک شعر در هم را ستود، و ابو محمد آن شعر را به پښتو چنین ترجمه کرد.

ژبه هم ښه وینا کاندې چه ئې وینه د خاوند په لاس کې زر او درهمونه

ژبور ورله ورځي وینا ئې اروی د درهم خاوندان تل وي په ویاړونه

که درهم ئې ځنی ورک سو، سي نټلی پر نړی ئې وي په خړو پیژندونه

که بډای سونی وبولي خلق وائي دا وینا ده رښتاینه له رشتونه

که بی وزلی و وایي رښتیا خیره نور ووايي دا خو سونی دی تپرونه

هو درهم ښندي هر چا له لویه برخه د درهم د خاوند هر ځای پرتمونه

درهم ژبه ده که څوک ژبور کیري ده وسله که څوک په کاندې قتالونه

نقل کنند که ابو محمد بزبان پښتو کتابی را در بیان فصاحت و بلاغت اشعار عرب نوشت که د سالو ورمه (نسیم ریگستان) نامداشت.

طوریکه یاقوت در جلد هفتم صفحه ۶۱ معجم الادبا می نگارد: محمد ابن القاسم و قیل ابن خلد المعروف بابی العینا الا خبری الادیب الشاعر کان فصیحا بلیغا من ظرفاء العالم آیه فی الذکا، او اللسن و سرعة الجواب.

کذا یاقوت تولد وی را ۱۹۱ هـ در اهواز و وفاتش را ۲۸۳ هـ نگاشته و خوشبختانه همان شعریکه شاگردش به پښتو ترجمه نموده، یاقوت هم آن را ضبط کرده است، برای اینکه حاضرین محترم از هویت اصل شعر هم واقف شوند، بی مورد نیست که قرائت کنم:

من کان یملک درهم ین تعلمت شفتاه انواع الکلام فقلا

و تقدم الفصحا فاسنمعو اله و رأیته بین الوری مختالا

لو لا دراهمه التی فی کیسه لر آیته شر البریه حالا

ان الغنی اذا تکلم کاذباً قالو اصدقت و ما نطقت محالا

و اذ الفقیر اصاب قالو الم تصب و کذبت یا هذا و قلت ضالا لا

ان الدرهم فی المواطن کلها تکسوا الرجال مهابة و جلالا

فهی السان لمن اراد فصاحة وهی السلاح لمن اراد قتالا

دیگر از شعرای قدیم امیر الفصحا، شیخ رضی لودی است: که مؤلف ما راجع به وی چنین نوشته: کامران خان ابن سدو خان بسال ۱۰۳۸ در شهر صفا کتابی نوشت بنام کلید کامرانی، و درین کتاب از تاریخ اعلام اللوذعی فی اخبار اللودی که شیخ احمد ابن سعید اللودی در سال ۶۸۶ هـ نوشته بود چنین نقل میکند: که شیخ رضی لودی برادر زاده شیخ حمید لودی بود وقتیکه شیخ حمید در ملتان بر تخت سلطنت نشست، برادر زاده خود را بسوی پښتونخوا فرستاد تا مردم آن کوهسار را بدین اسلام دعوت کند، شیخ رضی مدت دو سال در کوه کسی (یعنی سلیمان) بود، مردم زیادی را مسلمان ساخت، چنین نقل کنند که نصر پسر شیخ حمید در ملتان با رسولان ملاحده نشست، و عقاید فرقه اسماعیلی و الحاد را از آنها آموخت، و به عقاید شان گروید، وقتیکه شیخ حمید از جهان رفت، نصر بجایش نشست، و به ترویج الحاد کوشید و قرامطه را طلبید، شیخ رضی که مسلمان پاکیزه بود، به بچه کاکایش چنین قطعه شعر نوشت:

د الحاد په لور دي تر پلل گروه دي زمور و کوراه

مور رونلی په زیارنه تا په تورو توراه

لرغون ولی گروهبندی چه دی گوبنی اراوه
هغه گروه دی اوس آره کمر چه پلرو دی رناوه
لودی ستا په نامه سپک سو که هر خو مو درناوه
نصره! نه موی یی له کهاله لودی نه یی په کاوه
زمونږ رغا ده ستا له گروهه د ورځلوی په رغاوه

یعنی: به الحاد گرائیدی، و نقش کیش ما را زدودی، ما به زحمت و کوشش روشن ساخته بودیم، ولی تو انرا سیاه کردی، اول چرا قبول کردی، که پسانتر ملحد میشدی؟ دینی که پدران تو روشن کردند، به دین دیگر تبدیل و لودی بنام تو پست شد، او نصر از دودمان ما نیستی، و افعال تو مانند لودیها نیست، ما بروز قیامت از تو تبراء میجوئیم!

نصر جواب شیخ رضی را چنین داد:

د الحاد په تور تورن سوم زه لرغون خو ملحد نه یم
زما دبنه هسی تورا کری که ملحد یم د دبنه یم
له اسلامه نه ترپلمه تورانو څخه په ترپله یم
گروه می هغه لرغونی دی اوس هم کروړ په لرغونه یم
د اسلام پر هسک به ځلم و تورانو ته تیاره یم
د لودی زوی سنتی یم د حمید له لور کهاله یم
تورانی دبنن چه وائی زه له گروهه په آره یم
دا ئی تور تاسی دروهوی زه مومن ستاسی په تله یم
د دبنو ویناوی مغره زه لودی یمه خو زه یم
ترجمه:

به الحاد مرا افترا کردند، حال آنکه از ابتدا ملحد نبوده ام، دشمنان من چنین تهمت میکنند؛ اگر ملحدم، برای دشمنانم، از اسلام روی گردان نیستم، از مفتری ها میگریزم، آئین من همان آئین قدیم است، و همواره بر سمای اسلام خواهم تافت فرزند سنتی لودی و از دودمان بزرگ حمیدم، آنچه دشمنان مفتری من میگویند که از دین برگشته ام، محض افترا است، و شما را میفریبند، من مؤمن کیش شمایم، سخنان و مفتریات دشمنان را مشنوید من لودی ام تا که زنده ام.

ادامه دارد...